

۲
درنگ
درس گفتارهایی در
اندیشه یاری‌گری

اساطیر نجات بخش

متن گفتارِ شروین وکیلی
در نشست «اسطوره‌شناسی امداد و نجات»



درنگ دوم

اساطیر نجات بخش

سلسله نشست‌های «امداد و اخلاق»
درس گفتارِ اسطوره‌شناسی امداد و نجات



شروین وکیلی

■ متولد:

۱۳۵۲

■ تحصیلات:

- دکترای جامعه‌شناسی دانشگاه علامه طباطبایی
- کارشناس ارشد جامعه‌شناسی فرهنگ دانشگاه تهران

■ توضیحات:

- ۲۰ سال مدرس دانشگاه‌های تهران
- نویسنده ده‌ها کتاب و مقاله در حوزه تاریخ، فلسفه اسطوره‌شناسی، شعر و رمان

یکم دی هزار و سیصد و نود و هشت



جمهوری اسلامی ایران
توزعه نمایندگی ولی فقیه

حکیده گفتار

« در داستان نجات، مخاطره‌ای وجود دارد

که برای «من» نیست.

برای دیگری است که پیوندی از راه مهر
من و او را به هم متصل می‌کند و این من برای اوست
که وارد ماجرابی می‌شود که داستان نجات را می‌سازد.

« جذابترین و عمیق‌ترین روایت‌های شاهنامه

هفت خوان‌ها هستند، هر دو داستان نجات‌اند

« یک ویژگی نجات‌بخش‌ها در ایران این است که

حامی یک اصل اخلاقی‌اند.

در بقیه‌ی فرهنگ‌ها لزوماً این‌طور نیست.
قاعده‌ی اخلاقی خاصی پشت آن نیست.

« یاری رساندن که مفهوم و چارچوب

شالوده‌ی سازمانی هلال احمر است

زیربنای فرهنگی عمیق و ریشه‌داری در ایران دارد.

می‌توانید به این پشتوانه تکیه کنید

و از رمزپردازی غنی که در این حوزه‌ی تمدنی وجود دارد بهره بگیرید

« شالوده‌ی تمدن ما مهر است.

یعنی آدم‌ها به یکدیگر مهر دارند که این تمدن باقی مانده.

اما این را باید آموزش داد.

چون مهر معنای پیمان و قرارداد اجتماعی هم دارد.

پیوند معنادار عقلانی بر مبنای مهر ایجاد می‌شود.

مهر خردمند است.

مقدمه گفتار

هر نهاد اجتماعی و هر سازمانی، نیازمند یک پشتوانه‌ی فرهنگی و نوعی هویت‌سازی اجتماعی است که باید با ارکان تاریخی آن جامعه گره بخورد و از دل آن برآید. در مورد سازمان هلال احمر نیز ماجرا دقیقاً به همین شکل است. یعنی با یک ساختار عملیاتی و نهاد کارکردی روبه‌رو هستیم که احتمالاً چارچوب نرم‌افزاری چندان دقیقی برای آن تدوین نشده و این کاری است که باید انجام شود. یکی از موضوعاتی که می‌تواند به تحقق این هدف کمک کند، پرداختن به اسطوره‌ها در فرهنگ ایران است. این بحث را اینگونه پی می‌گیریم:

« نکات اصلی بحث

آنچه ارائه خواهد شد، به چهار محور اصلی تقسیم می‌شود:

۱. مفهوم نجات دادن در اساطیر ایرانی.
۲. یاری رساندن؛ هنگامی که شرح وظیفه یا خویشکاری خود را تعریف می‌کنید، یا قرار است کسی را از شرایط بحرانی نجات بدهید، یا قرار است یاری برسانید. ساختار این دو کمی متفاوت است و پشت هر کدام روایت‌های اساطیری مختلفی وجود دارد که معمولاً نادیده انگاشته می‌شود.



۳. پرسش درباره‌ی سازمان هلال احمر، و ساختار و علائم و نمادها و ساختارهایی که می‌توان برای کارکرد بهتر و شناخت دقیق‌ترین سازمان پیشنهاد کرد.

۴. طرح مجموعه پرسش‌هایی که به نظر می‌رسد فکر کردن به آنها خوب باشد. زیرا هر یک از ما به عنوان اعضای نهادهای اجتماعی، در نهادهای مختلفی عضو هستیم و این نهادها با یکدیگر همپوشانی دارند و شبکه‌ای هستند که هویت ما را به عنوان اعضای یک جامعه می‌سازند. هرگوشه‌ای از این هویت تقویت شود روی بخش‌های دیگر نیز تأثیر خواهد گذاشت. در ادبیات و اساطیر ایران، یک شیوه روایت داستانی مبتنی بر نجات وجود دارد. با این خط داستانی که حادثه‌ای رخ داده است، کسی در خطر است و کسی او را نجات می‌دهد.

دو ابرقهرمان شاهنامه، یعنی رستم و اسفندیار، در پی نجات دیگران وارد هفت خوان می‌شوند و هفت خوان داستان نجات است. اما در هر دو مورد، گویی فرایند نجات «دیگری» به فرایند تحول «من» منتهی می‌شود. ساختار مرکزی اساطیری هفت‌خوان، از آیین مهرریشه می‌گیرد. مهر یا میترا ایزد جنگاوران است و در آغاز به معنی عهد و پیمان بوده است. روی این مفهوم، معنی جدید مهر و محبت و عشق افزوده شده و این شالوده‌ی فرهنگ ایرانی است.

در ادبیات ما مضمون نجات دادن یک مضمون فراگیر است. در همه‌ی داستان‌های نجات، یک تنش بنیادین وجود دارد؛ یعنی شکافی میان وضعیت موجود و وضعیت مطلوب که قهرمانی می‌خواهد دیگری را از وضعیت مخاطره‌آمیز نجات دهد.

یکی از ویژگی‌های نجات‌بخش‌ها در ایران این است که حامی و حامل یک اصل اخلاقی‌اند. در بقیه‌ی فرهنگ‌ها لزوماً این‌طور نیست.



ساخت اسطوره‌شناسی مفهوم نجات در ایران

در ادبیات داستانی یک روایت مشهور وجود دارد: می‌گویند «داستان» دو موضوع بیشتر ندارد. یکی اینکه غریبه‌ای وارد شهر شد، دیگر اینکه قهرمانی از شهر خارج شد. به طور کلی محور اصلی همه‌ی داستان‌ها یکی از این دو وضعیت است. در شکل اول، یک پهلوان، قهرمان یا ماجراجواز محیط آشنای خود خارج می‌شود و شروع می‌کند به گشتن و رویارویی با موقعیت‌های جدید. از *زیندیانا جونز* بگیرید تا حسین‌کرد شبستری. ساختار همه‌ی این داستان‌ها به این شکل است. شکل دوم این است که غریبه‌ای وارد شهر می‌شود. مثلاً الگوی مشهور فیلم‌های وسترن. یک شخص وارد فضای آشنایی می‌شود. آن آدم غریبه است. این مدل، یعنی مدل جنایت و مکافات شاخه‌های متنوعی دارد. از داستان‌های پلیسی و جنایی گرفته که در آنها باید معمایی حل شود، تا داستان‌هایی که جنبه‌ی فلسفی دارد، مثل رمان *جنایت و مکافات*، یا نمونه‌هایی که به فیلم‌های اکشن رسیده که در آنها مکافات با یک مجموعه رفتارهای ماجراجویانه به هم وصل می‌شوند اما محور هم‌چنان همین است. این الگو، الگوی خوبی است و در موارد بسیاری از آن استفاده می‌شود. مثلاً اگر به جامعه‌شناسی ادبیات نگاه کنید یا در مورد ساختارشناسی روایت ادبی مطالعه کنید، معمولاً بر این دو الگو تأکید می‌کنند. اما واقعیت این است که چند الگوی دیگر هم داریم و فقط این دو الگو نیستند. مدل دیگری که من می‌خواهم پیشنهاد کنم تا درباره‌اش فکر کنیم، مدل **نجات** است. یعنی یک مدل روایت داستانی داریم که محتوای آن این است که حادثه‌ای رخ داده، کسی در خطر است و کسی او را نجات



می‌دهد. قهرمان «نجات‌بخش» است. می‌رود و کسی را نجات می‌دهد. ماجرای «نجات دادن» در همه‌ی تمدن‌ها به یک اندازه پرورده نشده است. یعنی مثلاً در روایت‌های حوزه‌ی تمدنی اروپایی پیش از دوران مدرن، چندان معمول نیست که کسی بخواهد کسی را نجات بدهد. داستان‌های شوالیه‌گری و خنیاگرانی در قرون وسطی یا در اساطیر یونان و روم، معمولاً از جنس غریبه‌ای وارد شهر می‌شود یا قهرمانی از شهر خارج می‌شود است. به همین خاطر چهارچوب‌های نظری بر همین دو مورد استوار شده است. چون خاستگاه آن اروپایی است.

در ایران تفاوت‌هایی وجود دارد. مثلاً خود این معما، اینکه «چه کسی است؟»؛ مجرم کیست، قاتل کیست، یا پیر کیست... اینکه «فلانی کیست؟» یک پرسش و یک سبک جدی است. اگر نگاه کنید در بخش مهمی، از داستان‌های کوتاه زیبای سهروردی تا روایت‌های عامیانه چنین چیزی دیده می‌شود.

اما داستانی که در ایران بسیار رایج است و جالب است که نادیده انگاشته شده، داستان‌هایی است که به نجات مربوط می‌شود. این مجموعه یک بافت متنی درست می‌کند که سابقه‌ای طولانی دارد. یعنی دست‌کم هزار و دویست-سیصد سال سابقه و سنت داستان‌پردازی منظم و شسته‌رفته در اختیار داریم که به نجات دادن شخصی توسط شخصی دیگر اشاره می‌کند.

قهرمان‌های اساطیر ایران



در شاهنامه دواچ خیلی مهم وجود دارد. در کتاب «اسطوره‌شناسی پهلوانان ایرانی» به این موضوع پرداخته‌ام که در همه‌ی تمدن‌ها - نه فقط ایران - پنج دسته پهلوان داریم. انسان و جنگ وقتی با هم پیوند برقرار می‌کنند، پنج شکل پیدا می‌کند:



۱. پهلوان مسافر؛ قهرمانی است که از شهر خارج می‌شود.
 ۲. شاه‌پهلوان؛ پهلوانی است که قدرت سیاسی دارد.
 ۳. پهلوان شهید؛ پهلوانی است که در جوانی وبا معصومیت و معمولاً به خاطر خیانت کشته می‌شود.
 ۴. پهلوان جنگاور؛ مثل گودرز و توس در شاهنامه.
 ۵. ضد قهرمان؛ کسی که ویژگی‌های قهرمان را دارد ولی از نظر اخلاقی واژگونه است و موجود پلیدی است. مثل افراسیاب یا ضحاک.
- در شاهنامه دو شخصیت داریم که جامع هر پنج مورد هستند. یعنی هر پنج روایت در یک نفر جمع می‌شود. خیلی غیرعادی است و فقط در حوزه‌ی روایت‌های ایرانی چنین چیزی دیده می‌شود، نه جای دیگر. فقط هم در دو نفر این اتفاق می‌افتد. یکی رستم و یکی اسفندیار. جالب است که در پایان، این دو با هم می‌جنگند و رستم، اسفندیار را می‌کشد. من اسم این دورا گذاشته‌ام **ابریهلوانان**. چون کل روایت‌های پهلوانی را یکجا در یک نفر می‌بینید. این دو، یک ویژگی مشترک دیگر هم دارند: هر دو از هفت‌خوان عبور می‌کنند.

هفت‌خوان و پشته‌های مهری آن



ساختار مرکزی اساطیری هفت‌خوان، مربوط به آیین مهر است. آیین مهر دارای پشته‌های فلسفی است. ایزدی به نام مهریامیتر/ ایزدی جنگاور است و ایزد جنگاوران است. میتر در آغاز به معنی عهد و پیمان بوده است. بنابراین مهر چند معنی دارد و احتمالاً معنی اصلی آن عهد و پیمان بوده. روی این مفهوم، معنی جدید مهر و محبت و عشق افزوده شده و این شالوده‌ی فرهنگ ایرانی است. در آثار شاعران، روایت‌های داستانی و حتی حماسی، مضمون عشق مدام تکرار می‌شود. شکل



پیکربندی مفهوم عشق در ایران با بقیه‌ی تمدن‌ها متفاوت است. در ایران عشق را مفهومی بسیار پیچیده‌تر و انسان‌مدارتر از حوزه‌ی تمدنی اروپایی می‌بینیم. مثلاً در کتاب *اعترافات سنت آگوستین* هم بخشی در مورد عشق است اما یک مفهوم کاملاً متفاوت در آنجا می‌بینیم.

مفهوم مهریک نکته‌ی مهم دیگر هم دارد که بعد در عرفان ایرانی نمود پیدا می‌کند. این باور وجود داشته که جنگاوران با آموزش و نیرومندتر شدن ارتقا پیدا می‌کنند. سلسله‌مراتبی در جهان جنگاوران حاکم است که سرباز به سردار تبدیل می‌شود و مرتبه‌ عالی آن *سردار اعظم* مهر است. خیلی مهم است که در ایران جنگ با مهر پیوند خورده است. همه‌ی تمدن‌های دیگر خدای خشنی را برای جنگ انتخاب کرده‌اند اما اینجا خدایی داریم که عشق و پیمان هم هست. یعنی قرارداد اجتماعی هم از دل آن بیرون می‌آید. یعنی با عوامل مهارکننده‌ی خشونت در ارتباط است و این ویژگی ایران است. اتفاقی غیرعادی افتاده که مهر در ضمن، ایزد جنگاوران هم هست. یک دلیل این است که جنگاوران می‌توانند به سرداران و به خود مهر تبدیل شوند. این سلسله‌ مراتب هفت پله دارد و این «هفت» در ایران بسیار تکرار شده است. هفت شهر عشق و حتی مفهوم اساطیری هفت آسمان.

از اینجا می‌خواهم به این نکته برسم که در شاهنامه دو ابرپهلوان داریم که هر دو از هفت‌خوان رد می‌شوند. و این یکی از اولین روایت‌های مفصل درباره‌ی هفت‌خوان است. وقتی این دو از هفت‌خوان می‌گذرند به ابرپهلوان تبدیل می‌شوند.

رستم در جوانی از هفت‌خوان می‌گذرد و در واقع گذر از این مرحله، اولین کار بزرگ اوست. اما برای اسفندیار، آخرین کار بزرگش گذر از هفت‌خوان است. بعد از آن با رستم می‌جنگد و کشته می‌شود. اسفندیار **پیر** است. در آیین مهری پیریا بابا یک «مرتبه» است. بالاترین مرتبه‌ای را که به آن می‌رسیدند **بابا** می‌گفتند. در ایران *بابا طاهر عربیان* و موارد دیگری که با

این عنوان باقی مانده به آیین مهر می‌رسد. در روم هم باقی مانده. چون رومی‌ها هم یک دوره مهرپرست بودند. وارد مسیحیت هم می‌شود. مرتبه عالی آن در آیین مسیح پاپ نام می‌گیرد. نشان‌های پاپ همان علائم آیین مهر است.

پس رستم و اسفندیار، دو ابرپهلوان و شخصیت ویژه‌اند و بعد از عبور از هفت خوان ویژگی غیرعادی به دست می‌آورند. رستم آن شکل رستمی خود را به دست می‌آورد. چون کلاه خودش دیوسپید است. و اسفندیار بنا به روایت شاهنامه آن زمان رویین تن می‌شود. ویژگی ریختی و فرانسائی پیدا می‌کنند. ایده این بوده که انسان پله پله با مهر می‌تواند تعالی پیدا کند و به **ابرانسان** برسد. این ایده در عرفان ایرانی باقی مانده و گسترش پیدا کرده است.

هفت خوان و روایت نجات



رستم و اسفندیار چرا به هفت خوان رفته‌اند؟ این نقطه‌ای است که به روایت **نجات** وصل می‌شود. گل روایت شاهنامه که هفت‌خوان‌ها هستند، هر دو داستان نجات‌اند. صرفاً ماجراجویی یک نفر در یک محیط ناشناخته نیست، البته این هم هست. صرفاً رویارویی قهرمان شجاع با مخاطرات مرگ‌آور نیست، که این هم هست. اما دلیل ورود به هفت‌خوان این است که می‌خواهند کسی را نجات بدهند. چه کسی را؟ رستم نوجوان است. کیکاوس تحت تأثیر داستان خنیاگری که برایش از مازندران گفته، به آنجا لشکر می‌کشد و از دیوسپید شکست می‌خورد و اسیر و کور می‌شود. زال به پسرش می‌گوید اگر می‌خواهی برو و نجاتش بده. رستم برای نجات دادن کیکاوس و ایرانیانی که کور شده‌اند حرکت می‌کند. وقتی در مأموریتش موفق می‌شود، ایرانیان بینا می‌شوند. این



داستان دلالت‌های رمزی جالبی دارد که خیلی جای بحث دارد. سهروردی روایت زیبایی دارد و تفسیرش این است که دیوسپید رستم است. رستم در شاهنامه سه جا نزدیک است بمیرد. یک جا با دیوسپید، یکی سهراب و یکی اسفندیار. هر سه انگار خودش هستند. یعنی انگار با سه گام کشتن نفس روبه‌رو هستیم. در رویارویی با اسفندیار، بلافاصله بعد از آن کشته می‌شود و می‌داند که کشتن اسفندیار پایان ماجراست. چون معنی اسم او پهلوان مقدس است و پهلوان مقدس دین زرتشتی است، که به روایتی با دعای زرتشت روپین‌تن شده نه آن‌طور که شاهنامه گفته است.

در داستان هفت‌خوان‌ها که به تعبیری مهمترین بخش زندگی رستم و اسفندیار است، نجات را می‌بینید. یعنی به خاطر اینکه می‌خواهند کس دیگری را نجات دهند وارد مسیر می‌شوند. در هر دو مورد گویی فرایند نجات «دیگری» به فرایند تحول «من» منتهی می‌شود. رستم دگرگون می‌شود و اولین جلوه‌ی بیرونی خودش - احتمالاً ترس - را می‌کشد: دیو ترس. تنها جایی که رستم می‌ترسد. هم رستم دگرگون می‌شود و هم ایرانیان نجات پیدا می‌کنند. نه فقط نجات از مرگ، بلکه بینا می‌شوند. اسفندیار هم برای نجات دیگری به هفت‌خوان می‌رود. شکل هفت‌خوان او کمی متفاوت است. اسفندیار هم وقتی به هفت‌خوان می‌رود جوان است. تعدادی از کسانی که برایش عزیز هستند اسیر شده‌اند و برای نجات آنها می‌رود؛ خواهرانش. ارجاسب تورانی حمله کرده و خواهران اسفندیار را اسیر کرده و خود اسفندیار هم در زندان است. اسفندیار را از زندان آزاد می‌کنند تا خواهرانش را نجات بدهد و هفت‌خوان اسفندیار شکل می‌گیرد.

پس هر دو قهرمان می‌خواهند نجات دهند. با کمی تفاوت. گشتاسب، پدر اسفندیار که شاه است، از اسفندیار می‌خواهد خواهرانش را نجات دهد. پدری که هم اقتدار سیاسی دارد و هم اقتدار خانوادگی. بعلاوه اسفندیار سپهسالار است. اسفندیار با شرط و شروطی می‌رود. رستم هم با حرف پدرش برای نجات ایرانیان می‌رود، اما آنها خانواده‌اش نیستند. کسی از



رستم انتظار ندارد، چون خیلی جوان است. زال هم می‌گوید اگر می‌خواهی برو. یعنی رستم خودش انتخاب می‌کند اما اسفندیار تا حدی وظیفه دارد. تفاوت دیگر اینکه تغییر رستم درونی است. رویین تن نمی‌شود، قدرت‌های جادویی پیدا نمی‌کند، فقط کمی شکلش تغییر می‌کند. اسفندیار انگار به قدرت جادویی سیاسی و نظامی که می‌خواهد می‌رسد و رویین تن می‌شود. به عبارت دیگر دو روایت نجات بخشی داریم که یکی اختیاری است و یکی از سرو وظیفه. نکته‌ی اصلی این است که در مواجهه‌ی رستم و اسفندیار، رستم اسفندیار را می‌کشد. با وجود اینکه اسفندیار هیچ چیز بدی ندارد، جوان، دوست‌داشتنی و پهلوان است اما آخرش خواننده هوادار رستم است. فردوسی هم هوادار رستم است. شاید به این دلیل که کنشی که از رستم برمی‌آید انتخاب خودش است. و در مهمترین کنش یعنی در هفت خوان انتخاب می‌کند که نجات بدهد. یک تفاوت دیگر هم اینکه کنش نجات‌گری رستم فردی است. خودش و رخس به هفت خوان می‌روند. اما کنش اسفندیار نهادی است، سازمانی نجات می‌دهد. یک سپاه همراهش هستند. تنها با حریف روبه‌رو می‌شود اما شب موقع استراحت یک اردوگاه همراه دارد و این تفاوتی جدی است.

محور نجات

محور روایت‌های ادبی

روایت نجات به این دو هفت خوان محدود نمی‌شود. مضمون نجات در روایت‌های ایرانی یک مضمون تکرارشونده است. داستان‌های بسیاری داریم که در آن، یکی برای نجات دیگری می‌رود. به تعبیری بدنه‌ی بسیاری از داستان‌ها به این شکل است. خود رستم یک باری بیژن را نجات می‌دهد. گیو می‌رود و کیخسرو را نجات می‌دهد. شاهنامه را که نگاه کنید، بخش قابل توجهی از داستان‌ها نجات دادن است.



بقیه‌ی متون ایرانی هم پرازروایت‌های نجات است. در آثار نظامی فراوان است. حتی داستان‌های کوتاهی که عطار آورده، و بعد در مثنوی معنوی مولانا. به این ترتیب در ادبیات ما و در روایت‌هایی که داریم و با آنها بزرگ شده‌ایم، مضمون نجات دادن یک مضمون فراگیر است. کسی می‌رود و کسی را نجات می‌دهد! چگونه این کار را می‌کند، چرا این کار را می‌کند، چقدر خودش انتخاب می‌کند، چقدر با کمک دیگران این کار را می‌کند و پیامد آن چه می‌شود؟ این‌ها پرسش‌های مهمی هستند که به اشکال مختلف در روایت‌های گوناگون پاسخ پیدا کرده‌اند. مجموع این پاسخ‌ها را که کنار هم بگذاریم می‌بینیم یک شاخه‌ای داریم به نام «نجات دادن»، و مشتقی داریم - کمی ملایم‌تر - به نام «یارگیری».

بررسی اناتومی نجات دادن



در همه‌ی داستان‌های نجات، اتفاقی که افتاده به لحاظ ساختار اسطوره‌شناسانه شکلی دارد.

من از درون یک مدل نظری برآمده از نظریه‌ی سیستم‌های پیچیده صحبت می‌کنم. این مدل بافت‌های اساطیری را به عنوان سیستم تکاملی پیچیده در نظر می‌گیرد. در این مدل، مفهومی داریم به نام تنش و تعریف تنش، شکاف میان وضعیت موجود و وضعیت مطلوب است. یک وضعیت موجود داریم که الان تحقق پیدا کرده، و یک وضعیت مطلوب داریم که دور از دسترس است. تمام موقعیت‌های داستانی حول یک یا چند تنش مرکزی شکل می‌گیرد.

در مورد داستان نجات، تنش بنیادین، مخاطره‌ای است برای فرد دوست داشتنی، فرد عزیز، کسی که خوب است، خوشاوند است، عزیز است، هموطن است، یک ویژگی دارد که این ویژگی با مهر تعریف



می‌شود. کسی که قهرمان به او مهر دارد. مهر از این جهت مهم است. وضعیت موجود این است که او در مخاطره است و وضعیت مطلوب این است که او از مخاطره بیرون بیاید. قهرمانی که نجات می‌دهد و می‌خواهد وضعیت موجود را به وضعیت مطلوب تبدیل کند.

کار قهرمان در داستان رفع تنش است. اگر بخواهیم در داستانی قهرمان را پیدا کنیم، کسی است که بزرگترین تنش‌ها را رفع می‌کند. شاهنامه پر از شخصیت است اما وقتی تنش‌ها را دریاوریم، خیلی روشن می‌فهمیم که قهرمان شاهنامه کسی جز رستم نیست.

در داستان نجات، مخاطره‌ای وجود دارد که برای «من» نیست. برای دیگری است که پیوندی از راه مهر من و او را به هم متصل می‌کند. و این من برای اوست که وارد ماجرای شده که داستان نجات را می‌سازد. شکافی که از آن حرف می‌زنیم، ممکن است مخاطرات مختلفی در خود داشته باشد. ممکن است یک مخاطره‌ی سهمگین ضربتی نزدیک داشته باشیم. قهرمان می‌خواهد یک نفر یا گروه محدودی را که مهر عمیقی به آنها دارد نجات دهد. سپاه‌یانی رفته‌اند و شکست خورده‌اند و اسیر شده‌اند و کور شده‌اند. موضوع خیلی سهمگین و ضربتی است و باید سریع آنها را نجات داد. دختران گشتاسب - خواهران اسفندیار - اسیر شده‌اند و در دست دشمن‌اند و باید آزاد شوند.

گاهی این مخاطره ملایم‌تر است و شکل موقعیت موجود مزمن به خود می‌گیرد. مثلاً داستان کاوه‌ی آهنگر. کاوه هم نجات‌بخش است. کی پیام می‌کند؟ آخر دوره‌ی ضحاک. دوره‌ی ضحاک یک روز کمتر از هزار سال بود. یعنی وقتی کاوه می‌خواهد مردم را نجات دهد، همان لحظه اتفاقی نیفتاده. ضحاک هزار سال پیش آمده. برای چی الان می‌خواهد نجات دهد؟ کاوه یک ویژگی دارد که بچه‌هایش را کشته‌اند و برای اینکه فرزندان مانده‌اش کشته نشوند دادخواهی می‌کند، ضحاک حق را به او می‌دهد و از او می‌خواهد امضا کنند که دادخواه است. کاوه اینجا شورش می‌کند. ویژگی مهم کاوه این است که برای بچه‌های خودش شورش نمی‌کند.



در داستان سمک عیار هم از اول تا آخر دارند یکدیگر را نجات می دهند. اما در کل بافت داستان ستم خلیفه بر مردم است که عیاران دارند با آن مخالفت می کنند. به این دلیل است که عیاران دوست داشتنی هستند نه اینکه یک سره از دیوار بالا می روند. بلکه حامی یک اصل اخلاقی اند.

اصل اخلاقی نجات بخش



یک ویژگی نجات بخش ها در ایران این است که حامی یک اصل اخلاقی اند. در بقیه ی فرهنگ ها لزوماً این طور نیست. قاعده ی اخلاقی خاصی پشت آن نیست. شگفت اینکه در مورد اسفندیار هم داستان تا حدودی همین است. مدل نجات دادنش چندان اخلاقی نیست اما مدل نجات رستم و خیلی از دیگران اخلاقی است. در حوزه ی تمدنی ایران یک وضعیت ویژه و یک بافت روایی ویژه داریم که در فرهنگ های دیگر نیست. این بافت به نجات دادن به معنی یک رکن بنیادین داستان پردازی نگاه می کند و یک تنش بنیادین می بیند که نه تنها نجات دادن به معنی حرکت از وضعیت مخاطره آمیز موجود به وضعیت امن مطلوب، بلکه یک جوهره ی اخلاقی هم در آن وجود دارد. معمولاً معلمان اخلاق قلمداد می شوند و بیشترشان هم پهلوان و جنگاورند. انتظار نداریم که جنگاوران در جامعه نمود اخلاقی باشند، که اغلب هم نیستند. مثل سامورایی ها که که هیچ جنبه ی اخلاقی ندارند. اما در ایران می بینیم که جنگاوران جنبه ی اخلاقی دارند و یک دلیلش این است که نجات می دهند. بعد این موضوع تعمیم پیدا می کند به شخصیت هایی که ممکن است از جنگاور بودنشان دست بکشند. *بیدل دهلوی* یک نمونه ی مشخص از این افراد است که سپهسالار سپاه گورکانی بوده و امروز او را به نام یک شخصیت فرهنگی با شعرهایی عمیق می شناسیم.





جمع‌بندی

ما اعضا یا فعالان نهادی هستیم که کارش نجات دادن یا یاری‌رسانی است - هلال احمر- یعنی در وضعیت مخاطره‌آمیز و ضربتی کارش می‌شود نجات دادن، در وضعیت ملایم که اوضاع خراب است اما بحرانی نیست می‌شود یاری‌رساندن. این مفهوم و چارچوب که شالوده‌ی سازمانی کار شماست، زیربنای فرهنگی عمیق و ریشه‌داری در ایران دارد و احتمالاً زمانی که می‌خواهید در این زمینه فعالیت کنید، می‌توانید به این پشتوانه تکیه کنید و از رمزپردازی غنی که در این حوزه‌ی تمدنی وجود دارد بهره بگیرید. این رمزپردازی نتیجه‌ی تجربه است. با خواندن تاریخ می‌شود دید که ما این کارها را می‌کرده‌ایم نه اینکه داستان و اسطوره باشد. **داستان و اسطوره انعکاس اغراق‌شده‌ی فرهنگی هستند از رخداد‌های جامعه.**

امیر تیمور که به اصفهان حمله کرد تعداد زیادی را کشت. دلیل این کشتار خیلی شبیه ماجرای قیام کاوه است. می‌دانید که کاوه اصفهانی بود. اصفهانی‌ها دروازه را به روی تیمور باز کرده بودند. تیمور پذیرفت که در قبال گرفتن پول از اصفهان بگذرد. یکی از مأموران تیمور خواست به زنی دست‌درازی کند. آهنگری به نام علی‌کچه‌بای همان کاری را کرد که کاوه کرده بود. آن مأمور را کشت و بعد طبل برداشت و در خیابان راه افتاد و مردم، مأموران تیمور را بیرون کردند و بعد هم تیمور حمله کرد و همه را کشت و فاجعه‌ی بزرگی رقم خورد. البته تیمور برای علی‌کچه‌بای مقبره‌ای هم ساخت. این حرکت برای نجات به هر قیمتی که شده، در روایت‌های اساطیری ما بوده. یعنی جامعه‌ای این رویدادها را تجربه کرده، این اساطیر را ساخته است. وقتی در مورد هر یک از شخصیت‌های اساطیری و کارکردها حرف می‌زنیم، در مورد یک زنجیره‌ی پیوسته و طولانی از تجربه‌های جامعه‌شناختی صحبت می‌کنیم که همه بر تنش‌هایی که



تجربه کرده ایم سوار بوده اند. همیشه در این سرزمین حمله می شده، زلزله می آمده، سیل می آمده و عده ای باید دیگران را نجات می دادند. این موارد تجربه شده و در قالب روایت های اساطیری تبلور پیدا کرده اند.

پرسش هایی برای اندیشیدن



چند پرسش طرح می کنم که اندیشیدن به آنها می تواند به ما کمک کند.
پرسش نخست اینکه تبارنامه ی سازمان هلال احمر، که در دوره ی قاجار تأسیس شده چیست؟ رمزپردازی و نقش ایرانیان در آن کدام است؟ خیلی ها فکر می کنند هلال احمر از دولت عثمانی برآمده در حالی که مؤسس *هلال احمر* و شیروخورشید سرخ ایرانی بوده. مهم است تبارنامه را بدانیم و فروکاستی ها و افزونه ها را دریا بیم.

پرسش دوم این است که چطور شأن عضوی از سازمان خود را رمزگذاری می کنید؟ فیلم پستیچی که در آمریکا ساخته شده و به سفارش اداره پست آمریکا هم ساخته شده می خواهد این مفهوم را جا بیندازد که پستیچی ها حامل تمدن هستند. جمله ای را می گویند که شعار اداری پست آمریکا است و با حفظ امانت از *د/ریوئش* نقل شده که بنیان گذار نظام پست است. می بینید جمله ای از ۲۵۰۰ سال پیش، در سرزمین آمریکا که ربطی به خاستگاه آن ندارد، در سازمان پست که سازمانی مدرن است، از عناصری استفاده کرده اند برای ساختن شأن. برایش طراحی شده و روایتی مدرن و هالیوودی ساخته شده که کار می کند و برای پستیچی شأن ساخته است. ما امکان دیگری داریم. چون روایت هایی که گفتم، موجود است. امکان واکاوی آنچه داریم و بازسازی آنچه داریم در اختیار ماست. به این معنی نیست که همه را بازسازی کنیم و عیناً همان مفاهیم را به کار ببریم. اما می شود از این ها استفاده کرد و یاد گرفت. در بسیاری از این ها حکمتی



تمدنی نهفته است. تجربه‌های انباشته شده روی هم. **پرسش سوم** اینکه چقدر داستان‌هایی که امروز در هلال احمر رخ می‌دهد - که زیاد است - منعکس می‌شود؟ چقدر این ماجراها را تبدیل به روایت تثبیت شده و تکثیر شده می‌کنید؟ چون اسطوره‌ها این طوری به وجود می‌آیند. یک رخدادی تحقق پیدا می‌کند و چفت می‌شود به تجربه‌ی زیسته‌ی مردم و نهادینه می‌شود. این روایت برای دیگران الهام‌بخش است. و یک سازمان باید کار نهادینه کردن این روایت‌ها را بر عهده بگیرد. چگونه تجربه‌های خُرد زیسته‌ای که اعضای این سازمان دارند می‌تواند برکشیده شده و تبدیل شود به روایت‌هایی الهام‌بخش برای دیگران؟

■ السلام علیکم ورحمة الله وبرکاته



پرمش و پاسخ

« به نظر می‌رسد شما خیلی شرقی می‌بینید. مثلاً بنیان‌گذار صلیب سرخ اروپایی است، یعنی اروپاییان در این زمینه سابقه‌ی فرهنگی دارند. در حالی‌که ما شرقی‌ها برای راه‌انداختن یک ان‌جی‌او مشکل داریم. یا در شاهنامه آنچه که شما به‌عنوان نجات مطرح کردید با تعریف ما از نجات فرق دارد. قهرمانان شاهنامه برای نجات یک نفر خون‌های زیادی می‌ریزند. این نکات را چطور پاسخ می‌دهید؟

« وکیلی: من با آن سرمشق نظری که این گفتمان شما از آن بیرون آمده است مشکل دارم. فکرمی‌کنم باید مستند دید که مثلاً «دونان» بنیان‌گذار صلیب سرخ، چه خاستگاهی دارد. باید تاریخ را دید. جنگ‌های صلیبی در قرن سیزدهم رخ می‌دهد. ایران هم وضعیت خوبی ندارد و تقریباً همزمان با حمله‌ی مغول به این سرزمین است. ربطی به مسیحیت هم ندارد. مهاجمان اول به بیزانس که مسیحی بوده حمله می‌کنند و آخر هم شکست می‌خورند. تحلیل جالبی وجود دارد. مثلاً جای بحث دارد که چرا این اندازه تلفات داده‌اند و چرا طرف ایرانی این اندازه کشته نمی‌داده؟ چون طرف‌شان ایران بوده. کل حوزه‌ی تمدنی ایران. ایرانی‌ها سیستم روشنی برای پرستاری از مجروحان داشتند و فرنگی‌ها نداشتند. ولی ما هرجا اسم پرستار می‌آید از فلورانس نایتینگل یاد می‌کنیم.

یک وقتی تصور ذهنی ما این است که پیرو راه دونان و نایتینگل هستیم، یک موقع فکرمی‌کنیم که می‌خواهیم نجات بدهیم. کما اینکه در این سرزمین پنج هزار سال آدم‌ها یکدیگر را نجات داده‌اند. حدس من این است که شکل امداد و نجات در ایران متفاوت است. با وجود نبود امکانات همچنان در امداد رسانی در زلزله موفق عمل می‌شود. چون مردم خودشان می‌دانند چه باید بکنند. نه به این دلیل که آموزش مدرن گرفته‌اند، به این دلیل که یک پشته‌ی پنج هزار ساله‌ی نجات دارند. فکرمی‌کنم آگاهی در این مورد سودمند است.



« آیا در اسطوره‌های ما بخصوص شاهنامه، به طور مشخص به سیل و زلزله اشاره‌ای شده است؟

« وکیلی: دو منبع خیلی مهم تمدنی درباره‌ی موضوعاتی که هلال احمر با آن مواجه است داریم. یکی اساطیر است. مثلاً یکی از کهن‌ترین اساطیری که در حوزه‌ی تمدنی ایرانی شکل گرفته، اسطوره‌ی توفان و سیل است. توفان نوح را در سومر باستان داشتیم. گیلگمش جایی دنبال‌گیاه جاودانگی می‌گردد. گیلگمش یک نمونه‌ی خوب از داستان‌هایی است که نجات در آن نمی‌بینید. آنقدر قدیمی است که هنوز مفهوم نجات شکل نگرفته و فقط می‌خواهد خودش را نجات بدهد و زنده بماند. به او می‌گویند کسی بوده که از توفان جان به در برده؛ یعنی نوح. او داستان توفان را تعریف می‌کند. چون در جنوب ایران و میان رودان سیل زیاد می‌آمده. باران‌های موسمی و سیل. برای همین در مسیر سیل هیچ وقت جاده نمی‌کشیدند تا همین اواخر. پس بخشی هم حافظه‌ی تاریخی است. در متون تاریخی ما مثل تاریخ بیهقی و تاریخ گزیده، چیزی که بسیار تکرار شده زلزله است. این دو منبع یعنی تاریخ و اساطیر، فراوان به این وقایع اشاره می‌کند.

« شما به تنش و وضعیت موجود و وضعیت مطلوب و قهرمانانی که می‌خواهند تنش را از بین ببرند اشاره کردید. این‌ها از دید من، کنشگران سیاسی و اجتماعی هستند. این‌ها نمی‌توانند مصداقی برای امدادگران ما باشند. آیا کسانی هستند که جنبه‌ی سیاسی نداشته باشند و کمک کنند؟ « وکیلی: نمونه‌های دیگری هم داریم اما این‌ها پشتوانه‌های محکم‌تری هستند. مثلاً در متون تاریخی ثبت شده که در شهرهای ایران گروهی بوده معادل آتش‌نشان‌های امروزی. عیاران یکی از کارهایشان کمک کردن بوده. سازمان داشته‌اند. این‌ها تاریخ امدادگری است. یعنی خاطره‌ی اینکه چگونه این کار را انجام داده‌ایم. یکی هم اسطوره‌شناسی است. اسطوره‌ها چگونه انجام دادن کار نیست. چرا انجام دادن است. چرایی‌ها در جاهایی مهم تر است و چگونه را اصلاح می‌کند. **اسطوره‌ها نرم‌افزاری هستند که**



به چراها پاسخ می دهند. چرا کمک کنیم؟ چون اخلاقی است. چون سرمشق‌های تمدنی بزرگ داریم. هفت‌خوان‌ها را این‌طوری ببینیم، نه سیاسی. چون به‌نظر من هر دو با نجات بیشتر ارتباط دارد تا با امور سیاسی.

« در اسطوره‌های ما معمولاً یک فرد قهرمان وجود دارد که مردم نگاه‌شان به آن فرد است. ما در هلال احمر هم به این مشکل برمی‌خوریم که مردم منتظر قهرمان هستند. این را چطور می‌شود حل کرد؟

« وکیلی: ما معمولاً یک دو قطبی قائل می‌شویم. مثلاً فکر می‌کنیم قهرمان ضد سازمان است. در واقع این‌طوری نیست. مثال: بزرگترین سازمان در شاهنامه کشور ایران است. ماهیت اجتماعی و سیاسی و فرهنگی است. مهمترین رکن پشتیبان آن رستم است. رستم نقش سازمانی غیرقابل انکاری دارد. در نظام اجتماعی، فرد است که نظام را می‌سازد. اگر فرد نسازید، نظام اجتماعی نخواهید داشت. ما چیزی به اسم توده‌ی مردم نداریم. اینکه می‌گویید وقتی سیل بیاید مردم بروند و کمک کنند، مردم مجموعه‌ای از تک‌آدم‌ها هستند که به هم می‌پیوندند. یک تعبیر هنجاری داریم از آدم‌هایی که شبیه هم هستند، که معمولاً کمی تحقیرآمیز است، چون همه را یک شکل می‌بیند اما در واقع این‌طور نیست. مردمی که می‌گویید، تک‌آدم‌هایی هستند که سازمان خودشان را دارند و در خانواده و محله و محل کار خودشان، پیشاپیش اتصال سازمانی دارند. ولی تک‌آدم است که باید در شرایط بحرانی یک کاری بکند. بگذارید قهرمان بسازند. اتفاق‌های بزرگ توسط آدم‌هایی رخ داده که می‌خواستند قهرمان باشند. جلو این را نگیریم. چرا ما می‌ترسیم؟ ممکن است آن آدم خطا کند. باید یاد بگیریم که خطا نکنیم. قهرمانی‌گری باید قاعده‌مند باشد و چکش بخورد. من‌هایی که می‌خواهند قهرمان باشند، باید پخته شوند. اما این فرایندی است که در من‌ها رخ می‌دهد. تک‌آدم‌ها یاد می‌گیرند چگونه قهرمان باشند. کسی مثل رستم یاد می‌گیرد چگونه نهادها و سازمان‌ها را حفظ کند. بخش عمده‌ی جنگ‌های رستم برای



نجات دیگران است. یک جا فقط به خاطر خون سیاوش تهاجمی است. بقیه‌ی جاها از یک نهاد و سازمان دفاع می‌کند.

اینکه آدم‌ها در شرایط بحرانی وارد عمل بشوند، بخشی به این برمی‌گردد که سرمشق‌هایی معنادار داشته باشند که کنش آنها را توجیه کند، تجربه‌ی ذهنی داشته باشند و میل داشته باشند که قهرمان باشند. به نظر من این هیچ ایرادی ندارد. به نظر من ما در تمدن مان دچار یک هراس از قهرمان‌ها شده‌ایم. در حالی که تمدن ما را قهرمانان فرهنگی و علمی و ادبی ساخته‌اند. چهره‌های درخشان ما زیادند. هیچ تمدن دیگری نداریم که این اندازه با تک چهره‌ها ساخته شده باشد. این باید مایه‌ی سرافرازی ما باشد. من بر مهر تأکید کردم چون به نظرم **شالوده‌ی تمدن ما مهراست**. یعنی آدم‌ها به یکدیگر مهر دارند که این تمدن باقی مانده. اما این را باید آموزش داد. چون مهر معنای پیمان و قرارداد اجتماعی هم دارد. پیوند معنادار عقلانی بر مبنای مهر ایجاد می‌شود. مهر خردمند است. پیشنهاد من این است که چیزهایی را به گروه‌هایی که در شرایط بحرانی از آنها انتظار امدادگری داریم، آموزش عمومی دهیم. جنبه‌ای از این، انگیزه است. رسیدن به این ادراک که جان همسایه‌ی من مهم‌تر از یخچال من است. این موضوع نیاز به آموزش دارد. این نرم‌افزار باید احیا شود و احیای آن به آموزش نیاز دارد. حرف من این است که این آموزش با استفاده از روایت‌های اساطیری راحت‌تر است.

« آیا در اوستا و سایر متون هم مفاهیم امداد و نجات داریم؟ »
 « وکیلی: اولین اشاره‌هایی که در اوستا می‌بینیم گزاره‌های نجات بخشی مدل دوم است و در گاهان است. وضعیت موجود و مطلوب مشخص و روشن شده. وضعیت موجود آمیختگی امراهریمنی و امر اهورایی است و وضع مطلوب پاک شدن است و باید نجات داد. کلمه‌ای که به کار رفته کلمه‌ی سوشیانس است که به معنی «نجات بخش» است که بعدها جایگاهی اساطیری پیدا می‌کند.



زمان اندیشه‌ورزی است درنگ کنیم و نیک بنگریم ...

امداد و یاری‌گری قبل از هر اقدامی به تفکر و تأمل نیاز دارد.

چیستی، چرایی و چگونگی آنچه در میدان عمل برای کمک به نوع بشر انجام داده‌ایم یا می‌خواهیم انجام دهیم پرسش‌های مهمی هستند که باید با دقت به آنها بیاندیشیم. درنگ در مسائل انسان، نیازها و رفتارهای او و نیک نگریستن به آنچه در قالب خدمات داوطلبانه بشردوستانه مشغول آن هستیم مسیر تحقق اندیشه‌ورزی در باب یاری‌گری است برای رسیدن به پاسخ این چیستی‌ها، چراها و چگونه‌ها.

امروز بیش از پیش ضرورت اندیشه‌ورزی نمایان شده است. انسان، به عنوان موضوع و مخاطب فعالیت‌های هلال احمری موجودی است پیچیده و حوزه علوم انسانی با زیرشاخه‌های متنوع‌اش دانش مطالعه این پیچیدگی‌های انسانی در بافت جامعه است.

معاونت فرهنگی حوزه نمایندگی ولی فقیه پس از مطالعه و بررسی روندهای جاری جمعیت، **ژرف‌اندیشی انسان‌شناسانه از دریچه علوم انسانی** را یکی از مسائل مهم امروز جمعیت می‌داند که کمتر به آن توجه شده است.

برگزاری نشست‌های علمی-تخصصی، گام نخست است که برای تحقق این هدف به همت همکاران جمعیت و مشارکت اندیشمندان حوزه‌های مختلف برداشته شده است.

مجموعه درنگ، متن سخنرانی‌های این نشست‌ها در قالب درس‌گفتار است.



برای دسترسی به
فایل صوتی
فیلم و عکس‌های
این نشست،
رمز تصویری
را با موبایل تان
اسکن کنید.



جمعیت هلال احمر
جمهوری اسلامی ایران
حوزه نمایندگی ولی فقیه